

مراحل تاریخی دانش اصول



احمد مبلغی

دانش اصول تاریخی گرانسنگ را پشت سر دارد؛ تاریخی دراز دامن که قدمتی تقریباً همپای با فقه را تجربه کرده است. نه تنها تاریخ اصول بلکه دیگر دانش‌های حوزوی همچون فقه ارتباطی از نزدیک و پیوسته با تاریخ خود دارند. مطالعه تاریخ شناسانه چنین دانش‌هایی نه تنها نبش قبر به حساب نمی‌آید بلکه مانند عامل تحرك بخشی عمل می‌کند که برداشت و انتظار ما را از کارکردها و ظرفیت‌های در دسترس این دانش‌ها اصلاح و تنظیم می‌کند.

این تصور که در پس مطالعه تاریخ اصول، ره‌آورد با ارزشی به دست نخواهد آمد تا آن‌جا با واقعیت‌های عینی این دانش و نیز روش‌های شناخته شده و پذیرفته شده مطالعه‌های دانش‌شناسانه در حوزه مباحث معرفتی و علوم انسانی ناسازگار است که در ابطال آن درنگ جایز نیست. در تعیین سطح این ره‌آورد و نوع نتیجه مترتب بر مطالعه تاریخی یک علم، به صورت جدی بحث و سخن بسیار می‌توان ارایه کرد، ولی به صورت اجمال می‌توان ادعا کرد که در پی انجام مطالعه‌ای تاریخی نسبت به دانش اصول، کارکردها و

کارآمدی‌هایی چند به بار می‌نشینند. از جمله این کارکردها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف. افزایش اعتقاد و باور به دانش اصول؛ بی‌گمان اگر تنها ره‌آورد مطالعه تاریخ اصول افزایش اعتقاد به کارایی‌های این دانش می‌بود، همچنان دلیلی قانع‌کننده برای بررسی‌های تاریخ‌شناسانه پیرامون این دانش در دست می‌داشتیم، ولی با اندکی دقت در کارکردهای مطالعه تاریخ اصول روشن می‌شود که در پی انجام چنین مطالعه‌ای بسیار فراتر از افزایش اعتقاد و باور به دانش اصول، کارآمدی‌هایی کاملاً ملموس و عینیت‌پذیری به بار می‌نشینند که نتایج بعدی را در پی دارد.

ب. تعیین زمان پیدایش اصول و واضح آن؛ با مطالعه تاریخ اصول، روشن شدن این مسئله را پی گرفت که آیا اصول اولین بار به دست شیعیان ابداع شده و یا آن‌گونه که مشهور عالمان این روزگار اعتقاد دارند: توسط اهل سنت نخستین تجارب خویش را از سر گذرانده است.

ج. تعیین سطح تأثیرپذیری شیعه از اهل سنت در اصول و یا بالعکس؛ طبیعتاً در پرتو تعیین گاه شروع دانش اصول، بهتر می‌توان میزان اثرپذیری احتمالی شیعیان از اهل سنت در دانش اصول را باز نمایاند و سپس به توضیح قلمروهای مجاز و قابل دفاع تأثیرپذیر همت گماشت. حاصل آن که با انجام مطالعه‌ای تاریخ‌شناسانه پیرامون این مسئله، اطلاعات مفیدی از میزان چگونگی و فرایندهای خواسته یا ناخواسته اثرپذیری شیعیان از اهل سنت به دست می‌آید که آنها را می‌توان چراغی برای فعالیت‌های اصولی امروزه دانست، زیرا ماهیت تحول‌پذیر اصول همچنان فرایندهای پویای اثرپذیری از علوم و دانش‌های دیگر را طلب می‌کند. طبیعی است که اگر ما تجارب تاریخی خود را پیرامون اثرپذیری از دیگران سامان ندهیم، بیم آن می‌رود که راه‌های رفته و به شکست انجامیده را باز بپیماییم، ولی در غیر این صورت

ما خواهیم توانست، گاه آغاز حرکت امروزین خویش را در گاه پایانی تجارب قبلی و در انتهای راه‌هایی که اصولیان سده‌های گذشته پیموده‌اند، تعریف کنیم.

د. افزایش تیزبینی در محققان برای بررسی مسائل علم و ایجاد فضای مناسب جهت نظریه‌پردازی اصولی؛ مطالعه گذشته به معنای بازگشت به گذشته نیست بلکه به معنای آن است که راه آینده را هموارتر نماییم و ارتباطی ارگانیک این دو سوی تاریخ (راه پیموده شده و راه در حال پیمایش) را برقرار کنیم. نگاه به تاریخ تیزبینی محققان را افزایش می‌دهد و به آنها امکان می‌دهد تا آینده را بهتر و راحت‌تر بفهمند، در حالی که ناآگاهی از تاریخ به معنای سر به زیر انداختن و دوباره رفتن راه‌هایی است که گاه بارها تکرار شده و به شکست انجامیده‌اند. عالمانی که از مزیت‌های تاریخ‌شناسانه برخوردار نیستند، همیشه در مظان انجام اشتباهات فاحش قرار دارند، زیرا به هر روی تجربه تاریخی یک دانش، محصول انباشت قرن‌ها تفکر است، در حالی که اندیشه‌های یک فرد - هر اندازه هم که از نبوغ سود ببرد - سنجیدنی با آن نیست. بنابراین، کسانی که به تاریخ نظر ندارند، مانند افراد سر به زیری می‌مانند که هر لحظه بیم فروافتادن آنها در کج روی و کج بینی تهدیدشان می‌کند. کوتاه سخن آن که برای بهتر دیدن آینده نمی‌توان از گذشته صرف نظر کرد، زیرا راه آینده همیشه از دل گذشته می‌گذرد.

نمونه‌های بسیار دیگری را نیز می‌توان به لیست کارکردهای تاریخ‌شناسی اصول اضافه کرد، ولی از آن جا که توضیح همه آنها در تنگناهای این مجال نمی‌گنجد و از طرف دیگر جای «ان قلت»‌های بسیار نسبت به آنها وجود دارد، بررسی این موارد را به فرصت‌های دیگری وامی‌گذاریم.^۱

دانش اصول مراحل چندی را از آغاز تاکنون به خود دیده است که می‌توان

آنها را در قالب موارد زیر مورد مطالعه قرار داد:

اولین تجارب اصولی پس از آن پیدا شدند که پیامبر جامعه نوپای اسلامی را تنها گذاشت و رحلت کرد. برخی از اصحاب پیامبر، اولین کسانی بودند که مزه افتاء را چشیدند. نیاز انکارناپذیر فقه به اصول سبب می شد که هرچند به صورت ارتكازی نگاه‌ها و برداشت‌های ذاتاً اصولی از همان نخستین تجربه‌های فتوی‌دهی پای به عرصه وجود نهد؛ پرسش‌هایی همچون: از کدام منبع باید در اجتهاد بهره برد و به چه شیوه و راه و روشی باید اجتهاد کرد، علایقی اصولی بود که هرچند گاه تنها در ناخودآگاه نخستین اجتهادکنندگان طرح می شد و به فراخور هوشمندی یا تجارب پیشینی اجتهاد ابتدایی این دوره پاسخ می یافت، ولی این سبب نمی شد که از اجرای نقش تعیین کننده، ممتاز و سرنوشت ساز خود را بر نیابند. شاید بتوان نخستین نیازهای اجتهاد به اصول را در پرسش‌های سه گانه زیر دسته بندی کرد؛ پرسش‌هایی که بدون گذر از آنها مجالی برای پای نهادن بر گستره استنباط و اجتهاد هرگز به دست نمی آید و به همین دلیل، باید آنها را رمز ورود به اجتهاد دانست. این پرسش‌ها ماهیتی اصولی دارند و هرچند نقش اصلی خویش را در استنباط بازی می کنند، پاسخ‌هایشان تنها در قلمرو دانش اصول تعیین می گردد.

پرسش‌های سه گانه اصولی مورد بحث را می توان به ترتیب زیر برشمرد:

۱. کدام منبع باید در اجتهاد به کار رود؟

۲. به چه روشی باید اجتهاد نمود؟

۳. بر اساس چه قاعده‌ای باید اجتهاد نمود؟

این پرسش‌ها - که ماهیتی اصولی دارند - نیازهای اصولی را در جویندگان فقه و علاقه‌مندان به دانستن مسائل فقهی مطرح در جامعه، بیدار می کرد. این درست همان پدیده‌ای بود که در نخستین سال‌های پس از پیامبر و پس از آن که اصحاب دست به کار اجتهاد شدند، اتفاق افتاد. اصحاب در این دوره دیگر

پیامبر را در کنار خویش نمی دیدند تا پرسش های جدید و مسائل نورسیده خویش را از وی پرسند، به ناچار خود دست به دامان اجتهاد گشتند و با این کار علایق اصولی نیز در درون آنها زنده شد. آسیب نگاه های اصولی اولیه بیش از هر چیز در آن بود که محصول مطالعات و بررسی های مدرسه ای نبود بلکه درصد مهمی از آن تحت تأثیر تجارب کمتر پیراسته شخصی مستنبطان و سلاطین و برداشت های بدوی آنها شکل می گرفت. از منظری دیگر، می توان آسیب نگاه های اولیه اصحاب به اصول را در ناآگاهی آنها از ماهیت بحث انگیز و حساس مباحثی دانست که جنبه پیشینی در استنباط داشت. برای اصحاب چندان مشخص نبود که روش استنباط کردن آنها خود بسیار مهم است و نقشی حیاتی در نتیجه استنباط آنها بازی خواهد کرد. آنها بی آن که بدانند، گاه حتی به صورت ناخودآگاهانه دست به کار قضاوت در ارتباط با عرصه هایی می شدند که اصولاً نه تجارب کافی برای شناخت آنها را داشتند و نه از مهارت های حساس و لازم چنین عملیاتی سر درمی آوردند. مهم تر از همه آن که اولین تجربه کنندگان این عرصه بی آن که بدانند، پای در گستره خطیری نهادند و تقریباً به حساس ترین بخش استنباط وارد شدند؛ از آنها به راحتی و آسوده بال گذر می کردند و گاه سرنوشت این بخش ها (بخش های اصولی) را به ارتکازات و برداشت های بدوی خویش می سپردند.

اگر استنباط های نخستین سهمی را نیز به دقت و بررسی اختصاص می داد، آن را در فرایندهای بعدی و پس از گذر از عرصه های خطیر اصولی، همچون منبع شناسی استنباط به کار می گرفتند.

در میان پرسش های سه گانه فوق، پرسش نخست، شانس بیشتری را برای رفتن به عرصه بحث و گفت و گو - هر چند به صورتی کمرنگ - جست. ^۲ در این میان، تنها امام علی (ع) بود که نگاهی مدرسه ای و علمی را به بخش های اصولی اجتهاد مراعات می کرد.

امام علی در این دوره نقشی بسیار مهم و ارزنده را بر عهده می‌گیرد؛ نقشی که حقی سنگین و فراموش‌ناشدنی را بر دوش همه تاریخ استنباط می‌نهد، هرچند که هرگز به خوبی از آن پرده برداشته نشده و هیچ‌گاه به روشنی تحلیل نگشته است.^۳

نقش مهم امام علی در این دوره، ایجاد روندهای علمی تر نسبت به بخش‌های اصولی بود. او تنها ندایی در آن دوران به حساب می‌آمد که کوشید تا به صورت علمی و حساب‌شده - نه ارتكازی و سلیقه‌ای - اولین مرزها و بایدهای حیاتی اصول را در جامعه کوچک استنباط‌گران ولی پر تأثیر آن روزگار بر همه تاریخ اجتهاد باز بنمایاند. پاره‌ای از قاعده‌هایی که در کلام امام علی (ع) به چشم می‌آید، عبارت‌اند از:

- قاعده عام و خاص؛^۴

- قاعده اطلاق و تقیید.

امام علی پیرامون دو جمله از قرآن به این قاعده اشاره می‌کند. تعبیری که امام علی در توضیح این دو جمله برمی‌گزیند، به خوبی گویای آن چیزی است که بعدها قاعده اطلاق و تقیید نام گرفت. امام علی در اشاره به یکی از این دو جمله آن را مستثنی «انّ هذّه مستثناه» می‌خواند و در اشاره به دیگری آن را مرسله «هذه مرسله» یاد می‌کند.^۵ پر واضح است که تعبیر استثناء، به تقیید، و تعبیر ارسال به اطلاق نظر دارند و شاید تعبیر به ارسال به لحاظی بهتر از تعبیر به اطلاق باشد.

در مورد زمان شکل‌گیری اصول برای نخستین بار اختلافی میان عالمان وجود ندارد و همگی اذعان می‌کنند که اصول اولین بار در قرن دوم سر برآورد. آنچه بیش از هر چیز دیگر در این زمینه مایه اختلاف گشته، تعیین بنیان‌گذار و ابداع‌کننده این علم است. در این مورد، نظریات زیر به چشم می‌خورد:

۱. امام باقر و امام صادق دانش اصول را وضع کرده‌اند؛

دوم: ه
یدایش
اصول

۲. شافعی این دانش را بنیان نهاده است؛

۳. ابوحنیفه نخستین بار توانست تا به آرایه اصولی دست یازد که امروزه با

نام دانش اصول شناخته می شود؛

۴. محمد بن حسن شیبانی واضع اصول است؛

۵. ابویوسف، بنیان گذار اصول شناخته می شود؛

در میان اهل سنت، دیدگاه دوم از شهرت بیشتری برخوردار است و

دیدگاه نخست را عالمان شیعه (بسیاری از آنان) پذیرفته اند.

اگرچه پاره ای از آنان بر این عقیده هستند که اصول در میان شیعه بعد از

امامان و در عصر غیبت شکل گرفته است، با این استدلال که شیعیان به لحاظ

حضور مستقیم امامان (ع) در کنارشان نیازی به دانش اصول نداشتند، بر این

اساس تنها پس از غیبت بود که این نیاز در آنها زنده شد؛ در حالی که اهل سنت

که از این ارتباط محروم بودند، برای برآورده سازی نیازهای خود در رجوع به

احادیث و روایات، اصول را اولین بار ساخته و پرداخته کردند.

این نوشتار بدون آن که بخواهد سخنی را از سر تعصب آرایه کند، معتقد

است: بررسی های تاریخی گویای آن خواهد بود که اصول فقه نخستین بار در

مدینه و توسط اهل بیت پدیدار شد، با این که بررسی این مسئله از اهمیتی بسیار

برخوردار است، در کمال تأسف باید اذعان داشت تنها تعدادی معدود از

عالمان شیعه به استدلال ورزی جهت اثبات آن دست زده اند، زیرا به صورت

سستی بهره مندی از دیدگاه های تاریخی و تحول شناسانه اصولی میان عالمان

چندان قدرتمند نبوده است. این وضعیت سبب گشته تا مباحثی به این مهمی از

انظار عالمان شیعه، غایب بماند؛ به نحوی که بسیاری از عالمان به جای آنکه

در تکاپوی بررسی دیدگاه های مختلف در این زمینه برآیند، بدون انجام مطالعه

کافی از کنار اقوال به صورت سریع گذشته اند. و عالمانی نیز که در طول تاریخ

به تاریخ شناسی علم اصول نظر داشته اند در تبیین و تحلیل دیدگاهی که پیدایش

اصول را به اهل بیت نسبت می‌دهد، حق مبحث را ادا نکرده‌اند و تحلیلهای مایه دار را آن گونه که شاید، بروز نداده‌اند.

بررسی این مقوله مهم را در دو بخش پی می‌گیریم؛ در بخش نخست به رد دیدگاهی می‌پردازیم که بر تاییدن نیاز به اصول فقه را تنها پس از قرن چهارم در امامیه یاد می‌کند؛ و در بخش دوم این اندیشه را اثبات می‌کنیم که پدیداری عمده بخش‌های شکل دهنده به دانش اصول و ارایه مایه‌های اولیه آن توسط امامان - و نه غیر آنان - صورت گرفته است:

۱. وجود نیاز به استنباط میان اصحاب امامان در قرن دوم و سوم؛ دو نکته را در جهت اثبات پیدایش این نیاز می‌توان ارایه کرد:

یکم. نیازهای علمی در قرن دوم فرایندی پیوسته داشته است؛ اصولاً نیازها و احتیاجات علمی را نمی‌توان به صورت سایه‌های سیاه و سفید طبقه بندی کرد. اگر بپذیریم که نیازی علمی در جامعه فقهی اهل سنت پدید آمده است، نمی‌توانیم از تعامل و گسترش روزافزون آن نیاز در فرایندهای ارتباطی با شیعه - دست کم در بسیاری از زمینه‌ها - چشم‌پوشیم. شکل‌گیری یک رویه و خط فکری به هر دلیل تأثیرات شگرفی را در دیگر مجموعه‌ها خواهد نهاد. بنابراین، صرف اثبات این که اهل سنت پیش از شیعیان به تفسیر روایات خود نیاز داشتند، دلیلی بر پیشی گرفتن آنها در ابداع و گسترش اصول نیست. تعامل گسترده میان شیعه و سنی را باید در گفت‌وگوها و مناظرات پر دامنه و پر شمار اهل تشیع و تسنن مشاهده کرد، بویژه در قرن دوم در مقیاس گسترده‌ای مناظره و مباحثه‌های علمی میان شیعیان و سنیان برپا می‌شده است. البته نباید از خاطر برد که در مقطع مورد بحث خط بندی و تفکیکی عینی، آن گونه که بعدها ایجاد شد، میان مجامع علمی اهل تشیع و تسنن شکل نگرفته بود و نوعی درهم آمیختگی و حضور متقابل در مجالس همدیگر به وضوح مشاهده می‌شد.

در واقع، شیعه در پیروی از امامان نمی‌خواست و نمی‌توانست انزوا را پیشه کند و برای حضور در مجامع علمی اهل سنت ارزش بسیاری می‌گذارد. به همین لحاظ، شیعیان مجبور بودند تا با نیازهای علمی اهل سنت آشنا گردند. دوم. نیازمند بودن عالمان شیعه به اصول برای استنباط و فتوی‌دهی؛ گذشته از سطحی از نیاز که عالمان شیعه در نتیجه تعامل و مناظره و هم‌آوردی با اهل سنت تجربه می‌کردند، خود به صورت روشنی در برخی از مواقع به اصول نیاز داشتند؛ نیازی که از گستردگی و وسعت سرزمین‌های اسلامی سرچشمه می‌گرفت، زیرا فتوی‌دهی برای کسانی که به اهل بیت (ع) دسترسی نداشتند، از نیازی فراگیر سرچشمه می‌گرفت. بسیاری از شاگردان امامان تنها دورانی محدود را در مدینه به فقه‌آموزی نزد ائمه می‌گذراندند و پس از آن، برای حضور در میان مردم در جاهای دیگر به آن جاها باز می‌گشتند. این تصور که امام در مسجد حاضر می‌شده است و شیعیان برای حلّ معضلات فقهی روزمره خود پیش ایشان می‌آمدند، بیش از حد ساده‌انگارانه و سطحی است. اگرچه نمی‌توان دشواری‌های دوران غیبت را برای شیعیان انکار کرد، در دوران حضور امامان نیز دسترسی مستقیم به امام برای عموم مردم و بسیاری از عالمان شیعه سخت و گاه ناممکن بوده است. بنابراین، اصول و فتوی‌دهی با استفاده از ابزارهای آن و بهره‌گیری از روایات حتی در دوران پیش از غیبت نیز یک نیاز اساسی به حساب می‌آمده است.^۶

برخی از مواقع، دسترسی به امام در این دوران‌ها طبیعی بوده و در برخی دیگر، حاکمان محدودیت‌هایی را ایجاد می‌کردند. از جمله محدودیت‌های طبیعی، می‌توان به راه‌های طولانی و ارتباطات محدود در گذشته اشاره کرد، بویژه آن‌که امامان بسیاری از شاگردان خود را با عنوان انتصاب برای افتاء و فتوی‌دهی به مناطق مختلف که گاه بسیار با مدینه فاصله داشت، می‌فرستادند. از جمله مشکلات حکومتی، می‌توان به تضییقات و مشکل‌آفرینی‌های حکومت

این نوشتار بدون آن که بخواهد سخنی را از سر تعصب ارایه کند، معتقد است: بررسی‌های تاریخی گویای آن خواهد بود که اصول فقه نخستین بار در مدینه و توسط اهل بیت پدیدار شد، با این که بررسی این مسئله از اهمیتی بسیار برخوردار است، در کمال تأسف باید اذعان داشت تنها تعدادی محدود از عالمان شیعه به استدلال و ارزی جهت اثبات آن دست زده‌اند، زیرا به صورت سنتی بهره‌مندی از دیدگاه‌های تاریخی و تحول‌شناسانهٔ اصولی میان عالمان چندان قدرتمند نبوده است.

برای امامان در توسعه روابط رودررویشان با اصحاب و شیعیان اشاره کرد. به هر حال، موانعی از این دست که توسط حکام و به منظور کنترل شیعیان انجام می‌گرفت و نیز راه‌های طولانی و عدم دسترس آسان به امامان (ع) باعث شده بود که شیعیان گاه در مقابل روایت‌های متعارض قرار گیرند، بویژه آن‌که در فضای تقیه آلود پیرامون امامان (ع) تعداد تعارض‌های روایی چشمگیر بود. قواعد تعیین روایت معتبر و روش‌های دست‌یابی به احادیث از نیازهای اصولی‌ای است که پیش از اهل سنت در میان شیعیان مطرح می‌شد.

ابن قبه می‌گوید: اصحاب از پیدایش اختلاف در میان شیعه به امامان (ع) شکایت بردند و آنان تمسک به اجماع را برای حل اختلاف ارایه کردند. بدین سان آشکار می‌گردد که خاستگاه قاعده «اخذ به مجمع علیه و شهرت» که در مقبوله عمر بن حنظله آمده، بنابر نیاز شیعیان به آن بوده است.^۷ قاعده‌های باب تعادل و ترجیح همگی از این شمار می‌نمایند.

۲. ارایه جان‌مایه‌های اولیهٔ اصول توسط امامان و نه غیر آنان؛ قرآینی در دست است

که بر تأسیس دانش اصول توسط اهل بیت (ع) دلالت دارد که در زیر ارایه می‌کنیم:

یکم. چشمگیر بودن قواعد طرح شده اصولی در روایات امامان:

این قاعده‌ها را می‌توان در شش محور دسته‌بندی کرد:

۱. مباحث الفاظ: این مباحث دو حوزه را پوشش می‌داد:

قواعد لغوی و ادبی قابل استفاده در استنباط؛ مانند:

- قاعده اقل جمع: پیرامون کمترین مقدار جمع نزاع در گرفته است. آیا

عدد دو، کمترین و اقل جمع است یا سه؟ قاعده‌ای در چندین روایت از امامان

به دست ما رسیده که یکی از این روایات‌ها از زبان امام صادق (ع) بیان می‌دارد

که دو اقل جمع است:

«الاثنان جماعة» ۸.

- قاعده عسی: امام باقر فرموده‌اند:

«وعسی من الله واجب» ۹.

قواعد لفظی؛ مانند:

- قاعده عام و خاص: این قاعده در کلام امام صادق (ع) به چشم می‌آید^{۱۰}

پیش‌تر این قاعده را امام علی ارایه کرده بود.^{۱۱}

- قاعده انصراف: این قاعده در سخنان امام صادق این گونه به چشم می‌آید:

«إن الكلمة لتصرف على وجوه...»^{۱۲}؛

یک کلمه به وجه‌هایی انصراف پیدا می‌کند.

* قاعده‌های ناظر به حوزه وظایف عملی؛ مانند:

- قاعده استصحاب، مانند:

«لاتنقض اليقين بالشك»^{۱۳}؛

یقین با شک نقض نمی‌شود.

- قاعده برائت:

«كل شيء مطلق حتى يرد فيه نهي»^{۱۴}؛

هر چیزی مطلق (حلال) است، مگر آن که نسبت به آن نهی برسد.

* قواعد ناظر به موارد تعارض احادیث (قاعده‌های تعادل و تراجیح)؛
چگونگی برخورد با احادیث متعارض، پرسشی مهم فراروی استنباط
است. امامان مجموعه‌ای از قواعد اصولی را در پاسخ به این پرسش مهم ارایه
نمودند. ۱۵

* اندیشه‌ها و قواعدی در نفی و نقد رأی و گونه‌های آن؛
* مجموعه قواعد و تقسیماتی در زمینه احکام؛
مانند:

- قاعده واجب موسّع و واجب مضیق: امام باقر در تبیین این قاعده فرموده
است:

«وفي الأشياء أشياء موسّعة وأشياء مضیقة» ۱۶؛
برخی از اشیاء موسّع و برخی دیگر مضیق هستند.

به خوبی مشخص است که امام در این مورد قصد صدور حکم فقهی را
نداشته است و آنچه بیان می‌کند، تقسیمی اصولی است که در استنباط به کار
می‌رود و برای نخستین بار ابراز گردیده است. به واقع، مقصود امام از ارایه
این قاعده اصولی راهنمایی مستنبط در کشف احکام هر یک از موارد واجب
موسّع و مضیق است.

* قواعد تعامل نصوص با یکدیگر؛ مانند:

- قاعده عرضه داشتن روایات بر کتاب؛

امام صادق(ع):

«كل حدیث لا یوافق كتاب الله فهو زخرف.» ۱۷

- قاعده ناسخ و منسوخ: امام صادق این قاعده را طرح کرده است. ۱۸

- قاعده ردّ مشابه به محکم:

امام رضا(ع) فرمود:

«إن فی أخبارنا محكماً كمحكّم القرآن ومتشابهاً كمتشابه القرآن»

فردوا متشابهها إلى محكمها ولا تتبعوا متشابهها دون محكمها

فتصلوا. ۱۹

و موارد دیگر. ۲۰

دوم. گشوده شدن باب نقد اصولی توسط امامان: مباحث اصول با حرکت گاهواره نقد شکل و رشد گرفته و پیدایش آن، مرهون نقد است. تاریخ از دست زدن امامان به نقد گسترده اصولی خبر می دهد. آنان شیوه های عالمان اهل سنت به ویژه اصحاب رأی را نقد می کردند.

امام باقر و امام صادق با آن که در حجاز بودند و قاعدتاً قبل از هر چیز می بایست نقاط تقابل و افتراق مکتب خود را با مکتب حجاز ارایه و برجسته می کردند، می کوشیدند تا مرزهای تقابل مکتب خود را با رأی گرایانی که در عراق فعال بودند، پررنگ نمایند؛ با آن که اولاً: ابعاد و مراتب شاگردی رأی گرایان نزد اهل بیت بیشتر از شاگردی امثال مالک بوده و آنها خود به این شاگردی نیز اشاره می کردند. ۲۱

و ثانیاً: مکتب فقهی رأی گرایان - بنابر تحلیل هایی که نویسندگان اهل سنت می کنند - در نهایت و از طریق ابن مسعود به امام علی می رسد و طبق این تحلیل، رأی گرایان باید خود را محصول حرکتی منطبق با اهل بیت بدانند. علت آن بود که مکتب رأی - به ویژه شاخه ابوحنیفه - با تکیه بر رأی؛ آشکارا پاره ای از روایات را کنار می نهاد و کاستن از سنت را به صورت نهادینه شده پیش می برد.

در هر صورت، اندیشه های امامان در نقد رأی و قیاس عبارت بودند از:

- بی دلیل بودن قیاس و در نتیجه عدم حجیت آن؛

امام صادق (ع) در یکی از مناظره های خود با ابوحنیفه:

«فدع الرأی والقیاس وما قال قوم فی دین الله لیس له برهان.» ۲۲

- دلیل بر عدم اعتبار قیاس؛

۱. عمل ابلیس در ماهیت خود یک قیاس بوده است :

امام صادق(ع) خطاب به ابوحنیفه :

«فان أول من قاس ابلیس»؛^{۲۳}

اول کسی که قیاس کرد ابلیس بود .

۲. فقه اسلام بر پایه محاسباتی بیگانه با قیاس شکل گرفته است ؛

اگر فرض این است که با ابزار قیاس به شناخت فقه پردازیم ، باید دید که فقه تا چه اندازه با نوع فرآورده های قیاس هم سنخی و هم جهتی دارد . امام صادق به این موضوع در ردّ قیاس توجه کرده است .

در روایتی آمده است :

«لم یبین دین الله علی القیاس .»^{۲۴}

در روایت دیگری می خوانیم :

«امام صادق(ع) به ابوحنیفه فرمود: گناه کدام یک بیشتر

است ، کشتن انسان یا زنا؟

پاسخ داد: کشتن انسان

حضرت فرمود:

خداوند در کشتن انسان شهادت دو نفر را قبول کرده است ؛ در

حالی که در زنا جز شهادت چهار نفر پذیرفته نیست .

و نیز فرمود:

کدام یک با اهمیت تر است ، نماز یا روزه؟

ابوحنیفه پاسخ داد: نماز .

حضرت فرمود:

پس چرا زن پس از آن که از حیض پاک شد ، روزه را باید قضا

کند ، ولی نماز را قضا نمی کند؟

ابوحنیفه ساکت شد .^{۲۵}

و استدلال‌های دیگر که بررسی آنها فرصتی دیگر را می‌طلبد.

نقد رأی از دیدگاه امامان، از سه جهت دانش اصول را در مسیر پیشرفت قرار داد:

نخست آن که نقد و استدلال صورت می‌گرفت و طبیعتاً نقد و استدلال جوهره هر دانشی است.

دو دیگر: با این نقد و استدلال، قیاس روشی خطاپذیر در استنباط تبیین می‌گشت.

سه دیگر: آنچه را جایگزین رأی ارایه می‌کردند، خود ماهیتاً یک قاعده بود و هر دانشی بی‌گمان به وجود قاعده‌هایش وابسته است.

سوم. شاگردان مدرسه اهل بیت (ع) و پرسش‌های آنها: گذری بر احوال شاگردان مدرسه اهل بیت (ع) در تاریخ روشن می‌سازد که بسیاری از آنان در پیروی از مباحث عقلی خواه کلامی و خواه اصولی می‌کوشیدند. برای مثال، هشام بن حکم از یک سوی غور در مسائل کلامی و مناظره با دیگران را تا آن جا پی می‌گیرد که او را متکلمی بزرگ یاد می‌کنند و از سوی دیگر، به جمع‌آوری قواعد استنباط از دل کتاب و سنت اهتمامی بسیار می‌بخشد تا آن جا که در پی این تلاش‌ها به تألیف کتابی با نام الفاظ مبادرت می‌ورزد. توجه روشنگرانه هشام به روایاتی همچون عرضه احادیث بر کتاب و تألیف کتاب الفاظ - در حالی که جو غالب، کرختی و بی‌تفاوتی نسبت به مباحث عقلی را نشان می‌داد - گویای آن است که رویکردهای کلامی هشام و مباحث اصولی وی از سرچشمه‌ای مشترک نشئت گرفته‌اند و از خاستگاهی مشترک که از قرابت و سنخیت عقلی میان این دو مقوله خبر می‌دهد، برخوردارند.

همچنین می‌توان از نوبختی یاد کرد که از یک سوی، به جمع‌آوری روایات در ارتباط با مسائل اصولی خُبره بود و یکی از نویسندگان اصول در

میان دیگر شاگردان ائمه به حساب می‌آمد و از سوی دیگر، شیخ المتکلمین توصیف می‌شد.

وضعیت شاگردان را می‌توان در محورهایی چند ارایه نمود:

- انتخاب روایات ناظر به قاعده‌ها و اندیشه‌های اصولی؛

انتخاب بخش‌هایی از روایات که برخوردار از آهنگ طرح قواعد اصولی بودند، توسط برخی از اصحاب نخبه امامان، خود دلیلی است بر این واقعیت تاریخی که مدرسه اهل بیت به طرح افکار و مبانی اصولی دست می‌یازیده است. هشام بن حکم به جمع‌آوری قواعد استنباط از دل کتاب و سنت اهتمامی بسیار می‌بخشد. و از آن جمله است توجه روشنگرانه هشام، به روایاتی همچون عرضه احادیث بر کتاب.

- تعامل نظریه پردازانه و علمی با روایات؛

در واقع برخورد بسیاری از اصحاب امامان با روایات ائمه تعاملی نظریه پردازانه و علمی را تشکیل می‌دهد، نه ساده‌انگارانه و سطحی. با مروری بر روایات استصحاب^{۲۶} در می‌یابیم که شخصیتی همچون زراره به گونه‌ای به تبیین استدلال‌ها و طرح اشکالات و سؤال‌ها در این باب اقدام می‌کرده که به خوبی برخورداری وی را از روشی عقلی و اصولی می‌نماید.

اگر بپذیریم که نیازی علمی در جامعه فقهی اهل سنت پدید آمده است،

نمی‌توانیم از تعامل و گسترش روزافزون آن نیاز در فرایندهای

ارتباطی با شیعه - دست کم در بسیاری از زمینه‌ها - چشم‌پوشیم.

شکل‌گیری یک‌رویه و خط فکری به هر دلیل تأثیرات شگرفی را در دیگر

مجموعه‌ها خواهد نهاد. بنابراین، صرف اثبات این که اهل سنت پیش از

شیعیان به تفسیر روایات خود نیاز داشتند، دلیلی بر پیشی گرفتن آنها در

ابداع و گسترش اصول نیست.

این پرسش‌ها به گونه‌ای است که نشان می‌دهد: اصحاب تنها حکمی سبیط و فقهی را دنبال نمی‌کرده‌اند بلکه در پی دستیابی به مبانی و روش‌های استدلالی بوده و چیزی فراتر از دریافت حکمی شرعی را دنبال می‌کرده‌اند. همچنین مواردی را می‌توان یادآور شد که امامان (ع) گاه حکمی را بیان می‌دارند، ولی اصحاب و شاگردان دلیل آن را می‌پرسند. ۲۷

- تألیف کتاب‌های اصولی؛

- کتاب الالفاظ و کتاب الاخبار، تألیف هشام بن الحکم (وفات: ۱۷۹ یا ۱۹۹ هـ. ق) از اصحاب امام صادق و امام کاظم (ع). ۲۸

- کتاب اختلاف الحدیث و مسائله عن ابي الحسن موسى بن جعفر (ع)، تألیف یونس بن عبدالرحمن، (م ۱۸۳ هـ. ق) از اصحاب امام کاظم و امام رضا (ع). ۲۹

- کتاب اختلاف الحدیث، تألیف محمد بن ابی عمیر (وفات: ۲۱۷ هـ. ق) از اصحاب امام کاظم. ۳۰

- کتاب الناسخ والمنسوخ، تألیف دارم بن قبیصه، از اصحاب امام رضا. ۳۱

- کتاب الالفاظ، تألیف یعقوب بن السکیت، (وفات: ۲۴۴ هـ. ق) از اصحاب امام جواد و امام هادی (ع). ۳۲

- کتاب ما اتفق لفظه و اختلف معناه، تألیف یعقوب بن السکیت. ۳۳

- رساله فی اجتماع الامر والنهی، تألیف فضل بن شاذان از اصحاب امام جواد (ع). ۳۴

با توجه به آنچه در مورد زراره و دیگر شاگردان نخبه امامان توضیح دادیم، نیاز به اصول و اصول‌گرایی بسیار پیش از آغاز غیبت خود را در میان شیعیان بروز داده است تا آن‌جا که باید نخستین رویه‌های اصول‌محور را در تاریخ فقه، میان شیعیان و حلقه‌های علمی پیرامون امام صادق جست‌وجو کرد.

پی نوشت ها:

۱. تنها سربسته می توان این موارد بحث پذیر را چنین فهرست کرد:

الف. یافتن پاسخی مناسب برای پرسش کش دار و بارها تکرار شده ای که دامنه مفید مطالعات اصولی را مورد پرسش قرار می دهد. شاید بتوان گفت، اگر تمام بار تعیین پاسخ برای این پرسش که قلمرو مفید علم اصول تا کجاست، بر دوش مطالعات تاریخی اصول نباشد، دست کم بخش بسیار مهم و قابل توجهی از وظیفه پاسخ گویی به این پرسش حیاتی بر عهده تاریخ اصول می باشد. بنابراین، اگر پی جوی یافتن پاسخی برای این پرسش باشیم که اصول را تا کجا باید گسترش داد و خطوط توقف یا قرمز آن را در کجای این سرزمین بحث انگیز باید قرار داد، نمی توانیم بی هیچ واکنشی نسبت به مطالعات تاریخ شناسانه اصولی از انجام چنین مهمی سرباز زنیم.

ب. تأثیرگذار بودن نتیجه مطالعه تاریخی در استنتاج های منطقی در یک و یا چند مسئله اصولی.

۲. در شرایط پس از پیامبر(ص) رفته رفته در پاسخ این پرسش این اندیشه هر روز تقویت می شد که باید در ابتدا به کتاب و نصوص پیامبر مراجعه کرد و در صورت نیافتن حکم مسئله به رأی مراجعه کرد. ابن مسعود می گوید:

«کسی که قضاوتی به او روی آورد، پس به آنچه در کتاب خدا هست حکم کند، پس اگر در کتاب خدا نبود، پس به آنچه پیامبر او حکم کرده حکم کند و اگر موضوعی به او روی آورد که حکم آن را در هیچ یک از کتاب خدا و قضاوت های پیامبر نمی بیند، پس به آنچه صالحان به آن حکم کرده اند حکم کند و اگر امری به او روی آورد که نه در کتاب خدا و نه در قضاوت های پیامبر و نه در قضاوت های صالحان اثری از آن نیست، اجتهاد به رأی کند (فلیجتهد برأیه).

ابوبکر پیرامون کلاله گفت :

«أقول فيها برأى فان يكن صواباً فمن الله وإن يكن خطأ فمَنِّي ومن الشيطان»؛ (اجتهاد الرسول، دکتر نادیه شریف العمری/ ۲۲۴) من درباره کلاله مطابق رأی خویش سخن می گویم، اگر درست باشد از خدا و اگر اشتباه باشد، از من و از شیطان است.

۳. امام علی(ع) در جریان شکل گیری رأی گرایی به نقد و رد آن پرداخت، ولی به لحاظ قرار گرفتن عده ای از صحابه در جایگاه مرجع و طبعاً علاقه مند بودنشان به رأی گرایی از یک سوی و در حاشیه قرار داشتن امام علی در این سال ها، از سوی دیگر سبب شد که در عمل مقاومت های حضرت به از میان رفتن این جریان منجر نشود و در نهایت این جریان به حرکت خود ادامه دهد، هر چند که در برابر آن چالش هایی شکننده را فراهم آورد.

یکی از مواردی را که حضرت به نفی و رد رأی گرایی پرداخته است، در زیر ارایه می کنیم:

در نامه خود به کسی که متصدی امر قضا در شهر اهواز شده بود نوشت :

«والدين ليس هو بالرأى انما هو الاتباع»؛ دین به رأی نیست بلکه پیروی است. دعائم الاسلام، ج ۲/ ۵۳۵.

- یرد علی أحدهم القضیه فی حکم من الأحکام فیحکم فیها برأیه ثم ترد تلك القضیه بعینها علی غیره فیحکم فیها بخلافه ثم یجتمع القضاة بذلك عند الامام الذي استقضاهم فیصوب آرائهم جميعاً. وإلھم واحد، ونیئھم واحد و کتابھم واحد، أفامرھم اللہ تعالی بالاختلاف فاطاعوه؟ أم نہامھ عنہ فمعصوه؟ أم أنزل اللہ سبحانہ دیناً ناقصاً فاستعان بہم علی إتمامه أم كانوا شرکاء له فلهم أن یقولوا وعلیہ أن یرضی؟ أم أنزل اللہ سبحانہ دیناً تاماً فقصّر الرسول(ص) عن تبلیغہ

و آداته والله سبحانه يقول: ما فرطنا في الكتاب من شيء وقال فيه تبيان لكل شيء؛

هنگامی که قضیه ای به یکی از آنان جهت حکم نمودن وارد می گردد، در آن بر پایه رأی خود حکم می کند. عین همان قضیه به قاضی دیگری وارد می گردد و او برخلاف حکم قاضی اول حکم می نماید، سپس نزد امامی که آنان را به قضاوت گمارده است می روند و او هر دو آراء را درست می شمرد، با این که خدایشان یکی، پیامبرشان یکی، و کتابشان یکی است. آیا خداوند به اختلاف در رأی فرمان داده و آنان او را در این فرمان اطاعت کرده اند، یا این که آنان را از اختلاف در حکم نهی کرده است ولی آنان سرپیچی کرده اند، یا این که خدا دینش را ناقص فرستاده و از آنان کمک خواسته تا با رأی خود آن را تکمیل کنند، یا این که آنان در تشریح حکم با خدا شریک هستند و می توانند هر حکم را که خواستند و بر خداست که به آن راضی باشد و یا این که خداوند دینش را کامل فرستاده ولی پیامبر (ص) در ابلاغ و ادای آن کوتاهی ورزیده است، در حالی که خداوند سبحانه می فرماید: ما هیچ چیز را در این کتاب فروگذار نکردیم و در آن روشنگری هر چیز وجود دارد. (نهج البلاغه، خطبه ۱۸، دکتر صبحی صالح)

۴. نهج البلاغه، کلام ۲۱۰.

۵. تهذیب الاحکام، ج ۷/۲۷۴.

۶. به لحاظ همین نیاز، امامان می کوشیدند تا اصحاب خود را به فتوی دهی تشویق کنند. متون روایی شیعه در جای جای خود حکایتگر مواردی است که امامان (ع) مردم را در شهرهای دور و نزدیک به پاره ای از اصحاب اندیشمند خود، امثال ابوبصیر، زراره، محمدبن مسلم و زکریای قمی و ... ارجاع می داده اند تا احکام

شرعی را از آنان استفاده کنند. ارجاعاتی از این دست این واقعیت را بیان می‌کند که امامان خواستار تلاش ذهنی فقها برای دستیابی احکام بوده‌اند. این تلاش ذهنی همان فرایندی است که بعدها در عرف شیعه اجتهاد نام گرفت و نیز روایات دیگری به چشم می‌خورند که امامان به طور مستقیم شاگردان چیره دست و فقیه خود را به فتوی دهی توصیه می‌کردند. از باب نمونه، امام صادق به ابان بن تغلب فرمود:

«در مسجد بنشین و مردم را فتوی ده». وسائل، ج ۲۰/۱۱۶.

مواردی از این ارجاعات را ارایه می‌کنیم:

- ابن ابی یعفور به امام صادق (ع) گفت: هرگاه مسئله‌ای پیش می‌آید، نمی‌توانم نزد شما بیایم. در حالی که شیعیان در مسائل شرعی به من مراجعه می‌کنند و من قادر به پاسخ همه سؤالات آنان نیستم. امام فرمود:

«ما یمنعک من محمد بن مسلم الثقفی فإِنَّهُ سَمِعَ مِنْ أَبِي وَكَانَ عِنْدَهُ وَجِيهًا؟»؛ تو را چه چیزی باز داشته از این که نزد محمد بن مسلم بروی او از پدرم حدیث شنیده و نزدش آبرومند بوده است. وسائل الشیعه،

ج ۱۸/۱۰۵.

- ابن مهتدی به امام رضا (ع) گفت: من نمی‌توانم هر وقت خواستم به دیدار شما بیایم، از چه کسی آموزه‌های دینم را فراگیرم؟ حضرت پاسخ داد:

«خذ عن یونس بن عبدالرحمن»؛ از یونس بن عبدالرحمان معارف دینت را بگیر. وسائل الشیعه، ج ۱۸/۱۰۷.

- علی بن مسیب به امام رضا گفت: «شقتی بعیده ولست أصلُ الیک فی کل وقت فممن أخذ معالم دینی؟ قال من زکریا بن آدم القمی المأمون علی الدین والدنیا»؛ منطقه‌ای که در آن زندگی می‌کنم دور است و نمی‌توانم در هر زمان نزد شما بیایم. از چه کسی معالم دین خود را یاد بگیرم؟ حضرت پاسخ داد: از زکریا بن آدم قمی که او بر دین و دنیا امین است. مسیب می‌گوید: به دیارم باز گشتم نزد زکریا قمی رفتم و آنچه نیاز داشتم از او پرسیدم.

و موارد دیگر، رك: وسائل الشیعه، ج ۱۸/۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۶ و رجال کشی، ج ۱/۳۴۷ و ۴۰۰ و ج ۲/۵۰۷ و ۸۵۸.

۷. مروری بر نمونه هایی از استنباط اصحاب امامان با تمسک به قاعده اجماع گواهی روشن بر این مدعی است که اصحاب عملاً استنباط می کرده اند و این از سر نیاز به آن بوده است:

نمونه اول: علی بن حسن بن فضال در مورد یکی از فروع مربوط به ارث روایات صحیحی را از سعد بن ابی خلف نقل نموده و سپس می گوید:

«انّ هذا الخبر ما قد اجمعت الطائفة على العمل بخلافه» تهذیب الاحکام، ج ۹/۳۱۴.

این خبر روایتی است که طائفه بر عمل به خلاف آن اجماع کرده اند.

نمونه دوم: علی بن حسن روایتی را از ابوالعباس بقباق از امام صادق در یکی از مسائل نقل می کند و سپس اشاره می کند:

«هذا خلاف ما عليه أصحابنا»

نمونه سوم: و نیز علی بن حسن روایتی را از محمد بن عمر و او نیز از امام باقر نقل می کند و سپس خاطر نشان می کند:

«هذا أيضا خلاف ما عليه أصحابنا»

نمونه چهارم: علی بن حسن طاطری می گوید:

«الذي اجمع عليه الطلاق أن يقول أنت طالق أو اعتدى» كشف

القناع/۲۴۲.

۸. الوسائل، ج ۸/۲۹۷.

۹. تفسیر عیاشی، ج ۲/۱۰۵؛ بحار، ج ۶۶/۱۷۳.

۱۰. کافی، ج ۵/۶۰.

۱۱. نهج البلاغه، کلام ۲۱۰.

۱۲. وسائل، ج ۱۸، باب ۱۱، از ابواب صفات قاضی، حدیث ۲۷.

۱۳. وسائل، ج ۳/۴۶۶.

۱۴. همان، ج ۶/۲۸۹.

۱۵. یکی از روایات وارد شده در این زمینه روایتی است که زراره از امام باقر(ع) نقل می‌کند. وی می‌گوید: پرسیدم: جعلت فداک یأتی عنکم الخبران والحدیثان المتعارضان فبأیهما آخذ فقال(ع) یا زراره خذ بما اشتهر بین اصحابک ودع الشاذ النادر، فقلت یا سیدی إنها معاً مشهوران ماثوران عنکم؟ فقال(ع) خذ بما یقولہ أعدلہما عندک و أوثقہما فی نفسک... (عوالی اللثالی، ج ۴/۱۳۳).

۱۶. وسائل، ج ۴/۱۳۶.

۱۷. همان، ج ۱۸/۷۵.

۱۸. رك: الکافی، ج ۵/۱۱.

۱۹. وسائل الشیعه، ج ۱۸/۸۵، باب ۹ از ابواب صفات قاضی، حدیث ۲۲.

۲۰. شایان توجه است که می‌توان اصول دیگری را نیز به لیست بالا اضافه کرد؛ اصولی را که امامان صراحتاً به آنها اشاره نکرده‌اند، ولی می‌توان با غور در احکام برآمده از روایاتشان به آنها دست یافت. به عبارت دیگر، اگر روایات امامان را به موضوعی برای تحقیق بدل کنیم، خواهیم دید که مجموعه‌ای از آنها حول منظومه‌هایی از قواعد اصولی سامان گرفته‌اند، تا آن جا که اگر نسبت به استخراج و انتزاع این قواعد اصرار به خرج دهیم، به مجموعه‌ای به واقع بزرگ دست خواهیم یافت که می‌توان آن را قواعد انتزاعی از روایات ائمه نام نهاد.

بررسی کتاب الاصول الاصلیه از شبّر نیز گویای آن است که بخش مهمی از این اصول انتزاعی بوده و در واقع شبّر با بررسی این روایات به نتایج مورد بحث رسیده است. در حالی که ما به خوبی می‌دانیم، شبّر در یک فضای مطلوب اصولی مطالعه خود را به انجام نرسانده است. بلکه در واقع در فضای غیر اصولی که خود محدودیت می‌آفریند، دست به این کار زده است. اگر در فضایی این چنین روایات تا این میزان توانسته‌اند قاعده‌هایی را ارایه کنند، به یقین اگر عالمان اصولی معاصر

در یک فضای دقیقاً اصولی به بررسی روایات برای دستیابی به اصول قابل انتزاع از آنها همت گمارند، باید انتظار داشت که مباحثی منقح تر و متوازن تر در آینه ذهنیت اصولی شان انعکاس یابد و در نتیجه رویکرد اصولی ره‌آورد‌هایی متفاوت را از روش خاص اخباری شبر به دست دهد. در این حالت باید انتظار داشت که روش تطوری پذیر اصولی نتایجی خیره‌کننده بر جای نهد.

۲۱. ابوحنیفه به دو سال شاگردی خود در محضر امام صادق (ع) اعتراف می‌کند:

«لولا السنن ان لهلك نعمان»؛ اگر آن دو سال نبود نعمان هلاک

می‌شد. (الامام الصادق والمذاهب الاربعه، ج ۱/۵۸) و نیز

می‌گوید: «والله ما رأيت افقه من جعفر بن محمد»؛ من فقیه‌تر از

جعفر بن محمد ندیدم. (ابوحنیفه حیات و عصره/۷۲).

۲۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸/۹۸، باب ۱۰، از ابواب صفات قاضی، حدیث ۳۳.

۲۳. همان، ۲۹/۶، از ابواب صفات قاضی، حدیث ۲۵.

۲۴. وسائل الشیعه، ج ۲۷/۴۹.

۲۵. همان، ج ۱۸/۲۹، باب ۶، از ابواب صفات قاضی، حدیث ۲۵.

۲۶. وسائل، ج ۳/۴۶۶.

۲۷. من لایحضره الفقیه، ج ۱/۳۵۱.

۲۸. رجال نجاشی/۴۳۳ و فهرست ابن ندیم/۲۴۹.

۲۹. الفهرست، شیخ طوسی/۱۸۱.

۳۰. رجال نجاشی/۳۲۷.

۳۱. همان/۱۶۲.

۳۲. همان/۴۴۹.

۳۳. همان.

۳۴. معجم رجال الحدیث، ج ۱۳/۲۹۱.